

حقیقت را مشخص می‌کند. حقیقتی را تعیین تکلیف‌کننده و من این جوری فکر می‌کنم که در لحظه واقعی جنگ است که حقیقت کامل آشکار می‌شود. واسه همین دوست دارم اون لحظه را ملاقات کنم. یک جایی باشه و یک شکلی باشه که یک مصاف تمام و کمال رخ بدهد... نه مثلاً درگیری و این جور چیزها. یک مصاف واقعی. نه اینکه این طرفش همین بدبختی باشه که اون طرف داره باهاش می‌جنگه. اینها نه؛ یک مصاف اساسی. اون چیزی که در ذهن خودم هست، یک مصاف آخرالزمانی. مصاف آخرالزمانی که توی ذهن منه یه چیزی تو مایه‌های ارباب حلقه‌هاست. فیلم ارباب حلقه‌ها رو دیدی؟ مثلاً من این ارباب حلقه‌ها را هر بار می‌بینم، اون لحظه‌ای که اون هاتوی در دارند می‌کوبند و اون پشت ایستاده. یک مصافی که روشنی بدهد و همه جا را بگیره. ولی الان باید با دروغ‌ها بجنگیم. اون جادیه با دروغ‌ها نمی‌جنگیم. هر کسی خودش. من آرزوم اینه که اون لحظه را ببینم» (دانشجوی لیسانس علوم اجتماعی دانشگاه تهران).

آرزوی او ملاقات آن مصاف آخرالزمانی است که گویا تکلیف‌حق و باطل را روشن می‌کند و پس از آن روشنائی، کل هستی را فرامی‌گیرد. گویا قیامت را تصویر می‌کند. ساده‌سازی واقعیت و زدودن پیچیدگی از آن، تقسیم آن به خوب و بد یا خیر و شر و داوری سیاه و سفید درباره جهان و جهانیان در مرکز نگاه‌های کلیشه‌ای و ایزوله قرار دارد. نقل قول بالا هم گویا به همین مشکلات مبتلاست.

اما این نقل قول را باید از منظری دیگر خواند. نکته بنیادین نقل قول بالا، نه محتوا، که فرم آن است. کلید اصلی خوانش این نقل قول، بیان فانتزی و خیالین آن است. راوی در روایت فوق، در واقع خواهان هیچ جنگ واقعی میان هیچ خیر و شری نیست. به همین دلیل اصطلاح «مصاف» را به کار می‌برد و تأکید می‌کند که نباید عبارت «جنگ و درگیری» را به کار برد. راوی برای آنکه بر فرم روایت خود تأکید کند، فیلم «ارباب حلقه‌ها» را مثال می‌آورد، یکی از فانتزی‌ترین آثار این سال‌ها و لایه‌های گفته‌هایش تأکید می‌کند که منظورش از مصاف، هیچ نبردی میان هیچ حق و باطلی یا میان بدبختی و خوش بختی نیست. تأکید می‌کند که وضعیت فعلی وضعیتی است که ما مجبوریم با دروغ‌ها بجنگیم. اما مصافی که او در آرزویش است نبرد با دروغ‌ها نیست. او جهانی فانتزی و رؤیایی در برابر ما می‌گشاید. دستیابی به تخیل و فانتزی غنی‌ترین شکل و عمیق‌ترین گونه

فرارفتن از خود، بازاندیشی در خود و بازسازی خود است؛ شکلی که در هنر به اوج می‌رسد.

این فرارفتن، برای مخاطب اثر هنری و مؤلف اثر هنری در دو سطح متفاوت رخ می‌دهد. مخاطب اثر هنری معمولاً لحظاتی به جهان فانتزی گام می‌گذارد که در معرض اثر است. حتی همین حد از وارد شدن در جهان فانتزی نیز برای همه مخاطبان رخ نمی‌دهد. همگان عمیقاً درگیر اثر نمی‌شوند و بیشتر اوقات تنها از کنار آن عبور می‌کنند. تنها معدودی از مخاطبان هستند که در هنگام مشاهده اثر هنری، با آن درگیر می‌شوند.

لحظات این درگیری، لحظه فرارفتن از خود و لحظه فراهم شدن تغییر مناسبات خود با خود و با جهان است. مخاطب، به یاری اثر هنری، جهان را دوباره می‌خواند. کمکی که اثر هنری به این بازخوانی می‌کند آن است که پیوندهای رایج و موجود میان واقعیت‌ها را درهم می‌شکند و پیوندهایی دیگرگونه برقرار می‌سازد. اثر هنری با این کار، سرحدی‌ترین دروازه‌های امکان را به روی مخاطب خود می‌گشاید.

بر خلاف مخاطب اثر هنری، خالق فانتزی، اما کسی است که عمیق‌ترین درگیری را با جهان فانتزی دارد. او کسی است که می‌تواند آرمان جمعی را از خلال فرم هنری به منصفه نمایش و عرضه برساند. «آرمان» معنایی ندارد جز درخواست دیگرگونه بودن. آرمان یعنی خواستن وضعیتی عمیقاً متفاوت با وضع موجود؛ یعنی درخواست عمیق‌ترین تغییر در واقعیت. تنها در فرمی هنری، یعنی

در قالب فانتزی و تخیل می‌تواند باز نموده شود. عمیق‌ترین تغییر شکل در واقعیت، در نهایت خود، به تخیل و فانتزی می‌رسد. فانتزی جهان موجود خود را فرمی ریزد و جهان دیگری از نو بازمی‌سازد.

از این جهت شاید به نظر برسد که هنر و فانتزی به همان اندازه که از واقعیت فاصله می‌گیرد، از تعینات بیرونی هم دور می‌شود و بنابراین نه از اجتماع بیرونی، که از ژرف‌ترین لایه‌های درونی و شخصی فرد نویسنده برمی‌آید. فاصله هنر و واقعیت، گویا به همان اندازه، نشانی از فاصله هنرمند از اجتماع بیرونی خویش نیز هست. به این معنا هنر امری است عمیقاً درونی و شخصی و فردی.

اما این نظر درست نیست. درست برعکس، زبان به طور کلی و از جمله زبان هنری و بیان هنری، اجتماعی‌ترین پدیده در جهان انسانی است. فرارفتن از مصداق‌های فردی و شخصی و رسیدن به بیان انتزاعی، دستاورد بزرگ زندگی جمعی انسانی است. فرارفتن از واقعیت اجتماعی موجود و در انداختن فرمی دیگرگونه در واقعیت، تنها با به کار گرفتن همین دستاورد زندگی اجتماعی امکان‌پذیر است. بیرون از این واقعیت، در درون تنهایی منزوی فردی، هیچ امکانی وجود ندارد. فرارفتن از واقعیت موجود، با مواجه شدن با آن ممکن می‌شود نه با کنار گذاشتن آن. به این معنا فانتزی، عمیق‌ترین نقطه پیوند میان خود و جمع، ژرف‌ترین فرم مواجهه با خود و با جهان و اعلی درجه بروز خود است. لحظه اوج روایت بالا اما آخرین جملات آن است. جملاتی که در آن، جایی که آرزویش است را تعیین می‌کند؛ آن مصاف، نبرد با دروغ‌ها نیست. آن جایی است که در آن «هرکسی خودش است».

آرزوی او ملاقات آن مصاف آخرالزمانی است که گویا تکلیف حق و باطل را روشن می‌کند و پس از آن روشنائی، کل هستی را فرامی‌گیرد. گویا قیامت را تصویر می‌کند.

ساده‌سازی واقعیت و زدودن پیچیدگی از آن، تقسیم آن به خوب و بد یا خیر و شر و داوری سیاه و سفید درباره جهان و جهانیان در مرکز نگاه‌های کلیشه‌ای و ایزوله قرار دارد. نقل قول بالا هم گویا به همین مشکلات مبتلاست



علی محمدی / ایران